



■ نگاهی به «هواردز اند»

یکی از بهترین فیلم‌های سال

و نامزد ۱۱ جایزه اسکار

«هواردز اند»

قصه تفاوت عظیم طبقاتی

* شناسنامه فیلم «هواردز اند»

تهیه شده توسط: اسماعیل مرکانت، کارگردان: جیمز ایوری، فیلمنامه از: روت پراور جاب والا، براساس کتابی از: ای.ام. فورستر. مدیریت فیلمبرداری: تونی پیرس دابرتز، طراحی صحنه: لوجیانا اریگی، طراحی لباس: جن بیوان و جان برایت، ادیت از: اندرو مارکاس، موزیک از: ریچارد رابینز، بازیگران: آنتونی هابکینز، ونسا ردگریو، هلنا بونهام کارتر، اما تامسون، جیمز ویلی، سام وست و جمارد کریو در نقش‌های اصلی. رنگی، زمان نمایش: ۱۴۰ دقیقه، محصول: سونی کلاسیک.

به آسانی می‌شود فهمید چرا تا سال پیش، رمان «هواردز اند» نوشته‌ی ای.ام. فورستر (به سال ۱۹۱۰)، به فیلم برگردانده نشده بود. حرکت و تحرک در این قصه، در کمترین حد است و تحرک را بیشتر باید در تلاش برای یافتن احساسات روحی و درونی کاراکترها سراغ کرد و تغییرات مکرری که در دیدگاه کاراکترهای قصه پدید می‌آید و به این لحاظ به دشواری در قالب سینمای تجاری و عامه‌پسند جای می‌گیرد. برخی معتقدند شاید «آلن رنه» و «جوژف لوزی» در صورتی که سالها پیش دست بکار می‌شدند و قصد می‌کردند که این فیلم را بسازند، بهتر از جیمز ایوری به کارگردانی این اثر دشوار نایل می‌آمدند. اما به این طرز باور، نمی‌توان اعتماد کامل داشت. چرا که از یک سو، جیمز ایوری، مشکلات زیادی را که این رمان در تبدیل شدن به یک فیلم ایجاد می‌کند، به خوبی تجزیه و تحلیل کرده و با معضلات، به خوبی مواجه شده است و از سوی دیگر، او به دلیل کار طولانی و

□ گردآوری و ترجمه: وصال روحانی
اشاره:

بیش از سه دهه است که «اسماعیل مرکانت» به عنوان تهیه‌کننده‌ی دلسوز و «جیمز ایوری»، در هیئت کارگردان خلاق، به تهیه فیلم‌های باارزش مشغول اند. بیشتر آثار آنان، اقتباس از روی کارهای باارزش ادبی و آن دسته از رمان‌هایی هستند که تحرک و ماجراهای تندزبانی ندارند و ریشه‌های حیات اقوام (عمدتاً اروپایی) را مطرح می‌کنند. بنابراین، آثار ایوری و مرکانت، مانند کتاب‌هایی که به آنها روی می‌آورند (بیشتر نوشته‌های ای.ام. فورستر) سنگین و آرام، اما گویای حقایق مهم مانند اختلاف طبقاتی و گرایش‌های حساب‌شده‌ی احاد تشکیل‌دهنده‌ی این طبقات به سوی یکدیگر است. آخرین اثری که از آنان ارائه شده است و امسال بعد از «نابخشوده»ی کلینت ایست‌وود، و شاید هم‌تراز با آن، از بهترین فیلم‌های سال شناخته شد، «هواردز اند» است که قصه زندگی چند خانواده را در «بریتانیا»ی اوایل قرن بیستم تعقیب می‌کند و نوسان حیات آنها را که دقیقاً مرتبط با تنش‌های اجتماعی زمان است، به تصویر می‌کشد. آنچه می‌خوانید گزارشی تحلیلی از کیفیات این فیلم و خصوصیات کار ایوری و مرکانت و همکاران‌شان است و از بازیگران «هواردز اند»، به شکلی رسا یاد می‌کند.

زیاد روی رمان‌های پیچیده و سنگین و غیرمتعارف «ای.ام. فورستر»، بیش از هر کسی مهارت طرف‌شدن با آثار وی را دارد. فراموش نکنیم که «آقا و خانم بریج» (محصول دسامبر ۱۹۹۰)، «مورس» (محصول پاییز ۱۹۸۷)، «اتاقی با یک منظره» (محصول بهار ۱۹۸۶) و پیش از آنها، «اروپایی‌ها» و «بوستونی‌ها»، محصول سالهای ۱۹۷۹ و ۱۹۸۴، همگی اقتباس‌هایی ادبی و عمدتاً از روی آثار همین رمان‌نویس بودند که ایوری باتوانایی در سروسامان دادن به آنها، عمل کرده بود. این بار نیز ایوری و فیلمنامه‌نویس محبوبش «روت پراور جاب والا» (نویسنده‌ای با ریشه‌های لهستانی، هندی و انگلیسی!!)، دیالوگ سنگین فورستر را در فیلمنامه، سادگی می‌بخشند و بعلاوه، روح ظریف طنزگونه‌ای را که در برخی جاهای آن وجود دارد، عیان می‌کنند. این کار به قدری با موفقیت انجام می‌شود که جایزه اسکار بهترین سناریو اقتباس شده امسال به روت پراور جاب والا رسید و این تکرار اسکاری بود که این هنرمند، در سال ۱۹۸۶ در پروژه مشترک دیگرش با جیمز ایوری یعنی «اتاقی با یک منظره» به تصاحب آن توفیق یافته بود و البته در آن سال و در آن فیلم نیز، خانم جاب والا، رمان فورستر را به یک فیلمنامه عالی بدل کرده بود. نمادهای زندگی طبقه متوسط

همانند رمان فورستر، فیلم ایوری و فیلمنامه‌ی «پراور جاب والا»، نمادهای زندگی طبقه متوسط عصر «ادواردیان» را در بریتانیا به تصویر می‌کشد. دو خواهر متین و تحصیل‌کرده با نامهای «هلن شیلیگل» و «مگ شیلیگل» که قدری از طبقه متوسط این عصر بالاتر هستند، در این داستان باید خود را با سودجویی و طماع بودن تاجری به نام «هنری ویلکاکس» عادت دهند. «هواردز اند»، خانه‌ی آبا و اجدادی همسر هنری ویلکاکس، «روت» (با بازی ونسا ردگریو، هنرپیشه قدیمی و چیره‌دست بریتانیایی)، دربردارنده‌ی تمامی مزارع و چمن‌زارهای عمیق و باتلاق‌مانندی است که همچون سنت زندگی انگلیسی در خارج از شهرها است و در پایان فیلم می‌بینیم که این چمنزارها، به آرامی روبه

زوال می‌روند. پس از مرگ «روت»، هنری ویلکاکس با مگ شیلیگل ازدواج می‌کند و این وصلت، به نوعی نشانگر اوج صعود طبقه متوسط زنان در بریتانیاست. چیزی که امروز گفته می‌شود، سالها بعد، در زمان مارگارت تاچر در بریتانیا باز رخ داده است. اما درحالیکه فورستر اعتقاد داشت راه از بین بردن تنش‌های طبقاتی، نزدیک کردن طبقات به یکدیگر، و برقراری عشق بین آنها است، نظرات او در سال ۱۹۹۳، فقط احساس‌گرایی مفرط به حساب می‌آید.

در تضاد کامل

مگ شیلیگل و خواهر جوان‌ترش هلن (با بازی هلنا بونهام کارتر، هنرپیشه بریتانیایی و از افراد موردنظر همیشگی در پروژه‌های ایوری و اسماعیل مرکانت، تهیه‌کننده همیشگی فیلمهای او)، پس از فامیل شدن با هنری ویلکاکس (با بازی آنتونی هاپکینز، هنرپیشه مطرح، توانا و پرسابقه بریتانیایی)، باورهای خود را در تضاد کامل با ارزش‌های کاذب موردنظر وی می‌یابند. ویلکاکس، صاحب کمپانی لاستیک‌سازی «ایمپریا وست آفریکا» است و از طریق این کمپانی، سود هنگفتی به جیب می‌زند. «اما تامسون»، هنرپیشه ۳۴ ساله بریتانیایی، که برای بازی بسیار درخشان در نقش مگ، جایزه اسکار نقش اول زن سال را مال خود کرد، باید در قالب زنی هویدا شود که هوشیار و فهمیده است، اما در تضاد با طبقه‌ی کاری است که به تازگی بدلیل وصلت با ویلکاکس، به آن پیوسته است. وقتی مقابل هنری زانو می‌زند و کمک او را می‌طلبد، مانند یک مرید تمام‌عیار می‌ماند که به سخنگویی با مراد خود پرداخته است. اما احساسات نقش شده بر صورتش و نوع ادای کلمات، از بی‌اعتقاد بودن او به مراد حکایت دارد. لکن مگ شیلیگل بزودی یاد می‌گیرد که نقشی که باید بازی کند، چیست. و «پراور جاب والا»، در صحنه‌هایی دیگر، آنچه را که بر زنان ارزشمند در عصر «ادواردیان» بریتانیا نازل شده است، به تصویر می‌کشد. وقتی لئونارد باست بر اثر راهنمایی غلط هنری ویلکاکس، از کار در کارخانه برکنار می‌شود، هلن شیلیگل که همراه با خواهرش مگ، با وی آشنایی پیدا کرده‌اند، از اینکه سکوت اختیار کند، خودداری می‌ورزد و آشفته می‌شود. بعداً، هنری ویلکاکس، به‌اختیاری هلن را در این ماجرا نشانده‌ی نبود تعادل روانی او می‌داند و یک پزشک روان‌کاو را برای مداوی او استخدام می‌کند. و اینجاست که داستان، حالت رمان‌های معمول امروز (اواخر قرن بیستم) را می‌یابد. اما آشکار است که هلن شیلیگل دارد بابت آنچه هنری ویلکاکس و همتایش، پایین آوردن خود و طبقه‌اش و همدریف شدن با طبقه‌ی نازل لئونارد باست می‌دانند، مجازات می‌شود.

حالتی امروزی

و همچنین مشخص است که جیمز ایوری دارد به رمان فورستر، تمرکز و حالتی امروزی می‌دهد و همان طور با آن برخورد می‌کند که پیشتر با رمان «مورس» وی، که به سال ۱۹۸۷ آنرا به فیلم برگرداند، در هر دو مورد، فردی که بی‌محابا به قوانین حاکم بر اجتماع حمله می‌کند و علیه آنها می‌شورد، به مظهر احساسات ناب بدل شده و روشنگر تمام کژی‌های موجود در اجتماع می‌شود. جیمز ایوری، در گرفتن صحنه‌ای که در آن، مگ شیلیگل با مطرح کردن مسأله‌ی ارتباطات هنری شیلیگل، قصد ملایم ساختن برخورد وی با

خواهرش را دارد، استادی به خرج می‌دهد. خشم هنری ویلکاکس در این صحنه، بعد از شنیدن حرفهای «مگ»، فراوان است. «پراور جاب والا»، حتی قدری طنز خشک و گزنده، چاشنی این صحنه که فورستر در رمان خود، آن را بیرحمانه می‌خواند، می‌کند.

کاراکتر «هنری ویلکاکس» در این سکانس، درعین اینکه مشغول اعتراف به گناهان خود است، این جمله را خطاب به همسرش، مگ ادا می‌کند: دیگر درباره‌ی این موضوع صحبت نخواهیم کرد. از سوی دیگر، دیالوگ صریح و جالب مابین هلن شیلیگل و لئونارد باست، تفاوت‌های عظیم مابین حالات رومانیک طبقه هلن و واقعیت‌های زندگی باست را نشان می‌دهد. باست می‌گوید: من طلوع آفتاب را دیدم. هلن می‌پرسد: آه، حتماً بسیار پرشکوه بود. و باست اظهار می‌دارد: نه، درواقع بسیار تیره بود.

تم‌هایی تلخ که ملایم می‌شود

شاید جیمز ایوری، بر اساس نیاز، تند‌ی‌های رمان فورستر را کاهش می‌دهد و تم‌های تلخ موردنظر نویسنده را ملایم‌تر می‌کند. در نمای زیبای آخر فیلم، هلن شیلیگل را می‌بینیم که مشغول بازی با فرزندش در دشت است و این نشان از آن دارد که همه چیز دارد خوب پیش می‌رود و حکایت از آن دارد که کاراکترها و ماجراها تداوم و ارتباط مناسبی با یکدیگر برقرار کرده و دو زن، توانسته‌اند به حاکمیت مردها بر زندگی خود پایان دهند. اما کتاب فورستر، در تضاد آشکار با فیلم ایوری، به ما می‌گوید که مسایل خوب پیش نرفته است. و چگونه هم می‌توانست پیش برود، درحالی که از سه کاراکتر اصلی در قصه، یکی ورشکست شده، دیگری زندانی شده است و آن یکی، جان سپرده است؟ گاهی اوقات، ابداعات سازندگان فیلم، به موفقیت زیادی رسیده و به دیالوگ و فضای فیلم، زندگی بهتری می‌بخشند. وقتی مگ و هنری، در صحنه‌ی پیشنهاد ازدواج، با یکدیگر گفتگو می‌کنند و یا زمانی که این دو در دفتر کار هنری، به بررسی امور و گفتگو مشغولند، روابط این دو حال و هوای آزادی را می‌یابد که مطلقاً در کتاب فورستر، نشانه‌اش را نمی‌یابیم، تصویرسازی شاعرانه و صحنه‌های مربوط به رویاها، به روشنی حالات درونی و افکار کاراکترها را معلوم می‌کند. کاراکتر لئونارد باست، عاطفه‌ی تماشاگران را نسبت به خود برمی‌انگیزد و این بیشتر به خاطر این است که سام وست در ایفای نقش او، موفق است و نشان می‌دهد که این کاراکتر، موقعی که مشکلات به او هجوم می‌آورند، از نظر فیزیکی و روحی، بکلی تغییر می‌یابد. در آغاز بروز مشکلات، او مغرور و با قدرت دفاعی، به پا می‌خیزد. اما در پایان کار، او مردی شکسته و ناتوان است و ناامیدانه به سوی «هوردز اند» می‌شتابد تا هلن را باز ببیند. کارگردانی خلاقانه‌ی ایوری، نظر تماشاگران را نسبت به کاراکتر لئونارد باست صریح‌تر و آشکارتر می‌سازد. وقتی باست، از شرایط کاری‌اش ناراضی است و احساسات عاطفی، او را از پای هر آورده است، در اداره، یک کتاب ستاره‌شناسی را از جیبش درمی‌آورد و با نگاه کردن به متن و تصاویر آن، حس می‌کند که به طرز سحرآمیزی، همراه با میز کارش، به یک جنگل انبوه زیبا منتقل شده است. در ادامه‌ی فیلم، از فرط ناراحتی ندیدن هلن، او دوباره خواب می‌بیند که به دنبال هلن رفته است، به این

منظور که چتر بارانی‌اش را از وی پس بگیرد. اما در خواب می‌بیند که مقابلش یک در بزرگ و ضخیم آهنین قرار دارد، که این نماد همان تفاوت عظیم طبقاتی است که غیرقابل گذر است. فقط جای تأسف دارد که سازندگان «هوردز اند»، با این طبع طنز، چرا بیش از این به مسخره گرفتن جسامه متضاد بریتانیا نپرداخته‌اند و در این ارتباط، بیشترین حدی که به پیش می‌روند، تصویر کاریکاتورمانندی است که از فرزند لاهالی و بی‌فرهنگ هنری، به نام چارلز به دست می‌دهند.

نوسان آن ایام

فیلم، تحول شگرفی را که در آن فاصله زمانی در بریتانیا رخ داد، نشان می‌دهد. از شروع قرن بیستم تا سال ۱۹۱۰، انگلستان از یک کشور صنعتی پیشرو، به یک مملکت اقتصادی موفق تغییر وضع داد. هنری ویلکاکس، به خواهران شیلیگل تذکر می‌دهد که شرکت بیمه‌ی لئونارد باست، بزودی منحل می‌شود، اما چند ماه بعد نظرش را در این مورد تغییر می‌دهد. که این نکته، بیش از آنکه به تفاوت افکار شخصی و تخمین نادرست شخص ویلکاکس مربوط باشد، به نوسان آن ایام مرتبط می‌شود. طی فیلم، صحنه‌های متعددی از حرکت اتومبیل‌ها و درشکه‌های مرتبط با اسب، در کنار یکدیگر می‌بینیم و اشاره‌های مکرری به برچیده شدن غیرقابل اجتناب خانه‌ی خانوادگی شیلیگل و بنا نهادن خانه‌های کوچک کارمندی در جای آن می‌بینیم. و مهمتر از همه، اینکه، فیلم، این ملک‌های قدیمی را نمادی از تغییر بی‌وسه‌ی طبیعت وجودی و اقتصادی انگلستان می‌انگارد. ملک «هوردز اند»، ابتدا از دست «روت»، به دست همسر تاجر هنری ویلکاکس، منتقل می‌شود، سپس به دست یک انسان مهربان از طبقه‌ی متوسط - مگ شیلیگل - می‌افتد و سرانجام آماده‌ی انتقال به دست فرزند هلن و لئونارد (که در کتاب فورستر، مظهر طبقه‌ی پایین‌تر اجتماع است) می‌شود، عصر «ادواردیان»، پرنوسان و پرزحمت بوده است، اما از آنجا که مگ شیلیگل بدنیال برقراری ارتباط رفته و به آن نایل آمده است، نسل شایسته‌ی بعدی، انگلستان را ارث می‌برد.

یک کاراکتر زن بسیار قوی

بختی در این نیست که اسماعیل مرکانت و جیمز ایوری، یک کاراکتر زن بسیار قوی و راهنما و قابل تکیه، در وجود «مگ شیلیگل» می‌آفرینند. مگ، زنی پیچیده است، چون با ازدواج با هنری ویلکاکس، ایده‌های پیشروانه و مترقی خود را در معرض تهدید قرار می‌دهد و آنها را کم‌رنگ می‌کند. مگ، روزگاری از اعضای پروپاقرص گروه‌های تحقیق و مباحث بود، اما بعد از ازدواج، از آنها دوری می‌گزیند. چون هنری بر این باور است که آنها، حرف‌های بیربطی می‌زنند، اما وقتی لئونارد باست وارد صحنه می‌شود و درخواست‌ها و ایده‌هایش را مطرح می‌کند، شرایط مخاطره‌آمیزی برای مگ ایجاد می‌شود و حالا مگ می‌خواهد که روح ناآرام هنری را به آرامش برساند و وظیفه‌ی روحی و معنوی خود را در این ارتباط انجام دهد. آن نطق غرای او، که طی آن، سیمای گرگ‌صفت هنری را عیان می‌کند، در راه رسیدن به همین هدف، صورت می‌پذیرد و در پایان، مگ به آنچه می‌خواهد، می‌رسد. مسأله این است که «اما تامسون»، در ایفای نقش این زن، بسیار تابناک و صاحب شخصیت ویژه،

کاملاً موفق است و سیمایی عجیب از این کاراکتر به دست می‌دهد. مگ، به یادماندنی‌ترین کاراکتر این فیلم است و هیچ جای تعجب ندارد که آکادمی علوم و هنرهای سینمایی، جایزه اسکار بهترین بازیگر زن سال را به «اما تامپسون» می‌دهد. بازی او طی فیلم، گیرا و صاحب سبک است و بنظر می‌رسد که هرچه هست، از وجود او متصاعد می‌شود و اوست که خط و ربط تمام عکس‌العمل‌های کاراکترها را در دست دارد. اوست که حضور دارد و اوست که حرف می‌زند و دیگران را متأثر از خویش می‌کند. بی‌شک، این یکی از جالب‌ترین کاراکترهای زنان در تاریخ سینماست و اما تامپسون با بازی کردن عالی آن، به بزرگان این صنعت پیوسته است.

حضور همیشه‌گی در کارهای «برانا»

درخشش «اما تامپسون» بی‌زمینه نبوده است. او همسر کنت برانا، هنرپیشه و کارگردان معروف سینما و تئاتر بریتانیا است که از سال ۱۹۸۶ به این سو، پیوسته در این دو عرصه خبرسازی می‌کند و به لارنس اولیویه دوم مشهور شده است. «اما تامپسون»، به‌عنوان همسر و همراه «برانا»، از ۱۹۸۷ به بعد، حضوری همیشه‌گی در کارهای تئاتری و سینمایی وی داشته است که نقطه‌ی اوج آن، در فیلم عالی «هنری پنجم» محصول نوامبر

بدون تغییرات اساسی

هرقدر که شخصیت پردازی مگ شیلیگل، هنرمندانه و موفقیت آمیز انجام می‌شود، ساختن کاراکتر هنری ویلکا کس کامل جلوه نمی‌کند، با اینکه آنتونی هاپکینز، هنرپیشه توانای بریتانیایی، مسئول اجرای این نقش است و او در صحنه‌های پایانی فیلم، هنگامی که پسرش به جرم قتل «لئونارد باست»، راهی زندان شده است، حالات یک مرد شکست خورده و درهم کوبیده را خوب ارائه می‌دهد، اما باز تغییراتی بنیادین در او دیده نمی‌شود. وقتی هنری، وصیتنامه‌اش را می‌خواند، باز همان نماد کامل یک فرد کاپیتالیست است که افراد دور و برش را به چشم یک شیئی می‌بیند. و این به هرحال، کاراکتری است که ایوری و روت پرور جاب والا، ساخته‌اند و هاپکینز، مامور پیگیری و ارائه‌ی آن است و نباید چیزی بدان بیفزاید که تخطی از خط اصلی محسوب شود. بیشتر که او می‌توانست خلایق خود را با آزادی بیشتر، به‌رورد و چیزی به کاراکترها اضافه کند، اثر تحسین آمیز آن را در «سکوت بره‌ها»، محصول مارس ۱۹۹۱ دیدیم که جایزه اسکار بهترین بازیگر مرد سال را به او رساند. تم‌های متنوع و اشراف‌گرایانه‌ی «هواردز اند» نمایانگر ایده‌های گروه فرهنگی «بلومزبری» است که



فورستر به آن تعلق داشت. او هم ایده‌هایش می‌گفتند که هنر به شرط اجرا و ارائه‌ی خوب آن، باید زندگی روزمره را به چیزی پیوسته درحال پیشرفت بدل کند و حالتی اسرارآمیز به آن ببخشد. فورستر، در کتاب «ابعد یک زمان»، می‌پرسد: چگونه یک آواز می‌تواند با فرهنگ عوام مخلوط شود؟ و هنر ایوری و مرکانت، این تم فیلمسازی سه دهه‌ای، که سالها و سالهاست با یکدیگر کار می‌کنند و هر روز بیشتر به سوی تکامل می‌روند، این است که توانسته‌اند به خوبی، این دو دنیای متفاوت مورد اشاره‌ی فورستر را با یکدیگر تلفیق کنند. اوج موفقیت آنها، زمانی است که طبقه متوسط تحصیلکرده و هنردوست را مقابل طبقه تاجرپیشه قرار می‌دهند و این تقابل شگرف را با دیاگونی صریح و تصاویری فریبنده به نمایش درمی‌آورند.

یک اقتباس برجسته

اما ایوری و دستیارانش، بدون لغزش هم نایستند و این لغزش، بیشتر زمانی آشکار می‌شود که آنها توجهی بیش ازحد به فضای قصه نشان می‌دهند و حالات بیرونی را بر تضادهای درونی ارجحیت بخشیده و مانند فورستر در کتابش، به انتقاد از کاراکترهای زن قصه مشغول می‌شوند. البته شمار

این سکانس‌ها و میزان این لحظات، خوشبختانه بسیار کم است، وگرنه «هواردز اند» به این خوبی که می‌بینیم، از کار در نمی‌آمد. می‌توان با اطمینان گفت که این یک اقتباس برجسته و هیجان‌آور اثری ادبی است که غنای خود را پیوسته به رخ می‌کشد و فیلمی است که مضمون و محتوای قوی دارد و بسیار خوب و حساب شده حرکت می‌کند. بیهوده نیست که این فیلم درخشان، امسال نامزد دریافت ۱۱ جایزه اسکار شد (همسو و برابر با «نابخشوده»ی کلینت ایست وود) و سرانجام ۳ جایزه عمده را مال خود کرد. فیلمنامه عالی «روت پرور جاب والا» و بازی عالی تر «اما تامپسون»، فقط بخشی از نشانه‌های این درخشش است و مهمتر، بافت کاملاً کلاسیک این اثرات که البته چیز تازه‌ای نیست و ایوری و مرکانت از ۱۹۷۶ به بعد، پیوسته درحال ایجاد آن بوده‌اند. این دو طی این مدت، با پرداختن به آثار خوب ادبیات جهان، برخی از آنها را با وفادار ماندن به اصل کتاب، و با افزودن بافت کامل سینمایی به آنها، به آثار درخشانی بدل کرده‌اند. «بوستونی‌ها» به سال ۱۹۸۴ که ونسا ردگریو در آن بازی می‌کرد، یک فیلم کامل بود و «اتاقی با یک منظره»، اعتبار ایوری و مرکانت و همچنین پرور جاب والا را کامل کرد. اما همواره به نظر می‌رسد که بین سبک کاملاً هنری قصه‌گویی آنان و طبقه‌ی عوام سینما، فاصله‌ای عمیق وجود دارد و هیچیک از فیلمهای آنان، به اثری پر فروش بدل نمی‌شود. «اتاقی با یک منظره» که آمریکایی‌ها همان قدر آنرا خوب تحویل گرفتند که اروپایی‌ها، اولین اثری بود که فاصله را پر کرد و مردم را به ایوری و همکارانش نزدیک کرد. فاصله‌ی موجود، با «مورس» و «آقا و خانم بریج»، از نو ایجاد شد، اما «هواردز اند» به سبک «اتاقی با یک منظره»، دوباره تماشاخانه‌ها را در اروپا و آمریکا پر کرد. مطمئناً با سبک کاری که ایوری، مرکانت و پرور جاب والا دارند، تغییری در روش حرکت‌شان پدید نمی‌آید («بقایای روز» به اثر بعدی آنان، همان‌طور که پیشتر آمد، قصه‌ای دیگر از ای.ام. فورستر است)، اما دست‌کم این دلخوشی برای جامعه سینما وجود دارد که به عنوان گروهی از فرهنگی‌ترین مردمان سینمای غرب، ایوری و دستیارانش آثار پارزشی به جای می‌نهند.

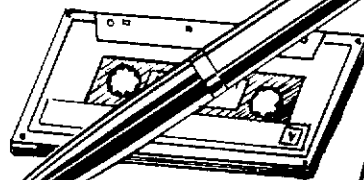
ارائه فیلم‌های هنری ناب

و البته بعد تجاری قضیه نیز از آنان غافل نمی‌ماند. چهار ماه پیش، کمپانی والت دیسنی با آن فیلمها و کارتون‌های پر فروش خود و در شرایطی که از ۱۹۸۶ دوره حیات پرشکوه دومی را آغاز کرده است، کمپانی مرکانت - ایوری را خرید و از این پس، هرچه این کمپانی تولید می‌کند، متعلق به کمپانی والت دیسنی خواهد بود. والت دیسنی، مطمئناً برای فروش و سود بیشتر این کار را نکرده است، چون این چیزی است که ابعاد زیادی دارد. فقط دو فیلم بلند کارتونی این کمپانی با نامهای «زیبا و هیولا» و «علاءالدین»، هر کدام بیش از ۱۶۰ میلیون دلار، فقط در آمریکا و کانادا، فروش داشته‌اند و فیلمهای سودساز دیگری نیز در کار بوده‌اند. سران والت دیسنی، کتمان نمی‌کنند که خرید کمپانی مرکانت - ایوری، برای داشتن و ارائه فیلم‌های هنری ناب است. همین که به این صفت شناخته شوند و همین که فیلمی مانند «هواردز اند» بسازند، برای این دو سینماگر و همکارانشان، افتخاری بزرگ است.

۱۹۸۹ بود که نامزد چندین و چند جایزه اسکار شد. «اما تامپسون» در این فیلم، با هنرمندی و مهارت، نقش همسر هنری پنجم را بازی می‌کرد و در غوغای سه ساعته‌ی فیلم، با آنکه حضورش طولانی نبود، درخششی ستودنی داشت. پروژه‌های مشترک بعدی این دو همسر، فیلم پلیسی دلهره آمیز «دوباره مرده»، محصول ۱۹۹۱، سپس «دوستان پیشتر» محصول ژانویه ۱۹۹۳ که فیلمی است درباره گردهم آیی دوباره دوستان دانشگاهی (این بار بدون ارتباط با کتابهای شکسپیر، که دستمایه‌ی همیشه‌گی برانا و همسرش است) و آنگاه، «هیاهوی بسیار برای هیچ»، محصول مه ۱۹۹۳، باز بر اساس نمایشنامه مشهور شکسپیر است. از یاد نبریم که اواخر پانز امسال، اما تامپسون در فیلم جدید جیمز ایوری و اسماعیل مرکانت که باز بر اساس رمان دیگری از ای.ام. فورستر است و «بقایای روز» نام دارد، ظاهر می‌شود. فعلاً دوره، دوره اما تامپسون است و به او سبک «مریل استریپ» در حدفاصل سالهای ۱۹۷۸ تا ۱۹۹۴، نقش «زن اول هنرمند جامعه سینما» را بازی می‌کند و مریل استریپ دوم لقب گرفته است. و با آن پیشینه‌ی قوی تئاتری و حس بازیگری تئاتری، این قیاس چندان هم بی‌ربط نیست.

شرکت کتاب و نوار زبانسرا

قابل توجه آموزشگاههای زبان، مهد
کودکها و علاقمندان به فراگیری زبان آموزش
زبانهای زنده دنیا با کتاب و نوار و
فیلمهای آموزشی ویدئویی
تهران - خیابان انقلاب - اول وصال
شیرازی پلاک ۲۷
تلفن: ۶۴۶۲۱۵۲ - ۶۴۶۲۶۱۲



لجبانه

تلفنی آگهی می پذیرد
۳۱۱۵۰۸۶ - ۳۱۱۱۲۱۵
۳۲۸۳۵۰

سارا

خسروشکیبانی

در فیلم

کارگردان

داربوش مهرجویی

دبستان غیرانتفاعی پسرانه قائم

با شرایط دانش آموز می پذیرد تلفن ۷۴۱۱۸۷۸

آموزش موسیقی سنتی

تار و سه تار ۸۸۹۲۱۳۶

انگلیسی

را ارزاتر و راحت تر از هر جا با
کتابها و نوارهای (کاست) T.R و
یا FOLLOW ME (ویدئویی)
که با تجربه ۲۵ ساله خود برای شما
تنظیم کرده ایم پیامزید، تلفن:
۶۴۵۹۵۷۱ - ۶۴۵۹۵۲۸ - ۶۷۵۳۰۰

تهران: میدان حسن آباد جنب بانک
ملی طبقه چهارم
انتشارات ایران صفحه
صندوق پستی ۶۹۷۶ / ۱۱۳۶۵

در عرض ۷۰
ساعت

انگلیسی

صحبت کنید

۷۶۵۲۴۱

آموزش موسیقی اصیل

«ویژه بانوان»
۹۸۹۷۸۴

کلاس موسیقی سنتی فرزانه

کرج - تلفن ۳۰۲۲۹

آموزشگاه علمی
آزاد دخترانه

برای
کلاسهای آمادگی کنکور اختصاصی
مرحله دوم و عمومی کلاسهای تکدرس
رشته های تجربی ریاضی فیزیک
علوم انسانی و تکدرس تقویتی اول
تا چهارم دبیرستان ثبت نام می نماید

کلاسها در دو نوبت صبح و عصر
تشکیل می شود

نشانی: تهرانپارس تقاطع بزرگراه رسالت
ورشیدنبش ۱۶۰ غربی
تلفن ۷۷۰۹۹۲ - ۷۸۶۳۳۰۶

برای همه در هر سن FOLLOW ME

آموزش زبان از طریق فیلم های ویدئویی
یا نوارهای کاست همراه کتاب
با ترجمه فارسی
بدون معلم

دانش آموزان و دانشجویان FOLLOW ME

کلیه علاقمندان درخواستی خود را که شامل فیلم های
ویدئویی یا نوارهای کاست میباشد مشخص نمایند
در تهران بصورت تلفنی تحویل میشود ۳۷۹۲۹۵۷
شهرستانها با تهران صندوق پستی ۱۶۹ / ۱۷۴۴۵ مکاتبه نمایند